**نوع مقاله:** پژوهشی

# بررسی و تحلیل آرای علامه بلاغی در نقد عیسی مسیح؈ به‌عنوان اقنومی از اقانیم سه‌گانهٔ تثلیث

**سیدمحمدتقی موسوی**/ دانشجوی کارشناسی ارشد ادیان مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی؈
taghi40@chmail.ir orcid.org/0009-0007-6313-3526
**مرتضی صانعی**/ استادیار گروه ادیان مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی؈ sanei@iki.ac.ir

**دریافت:** ۱۴۰۱/۰۸/۰۵ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۱/۱۱/۱۸ https://creativecommons.org/licenses /by-nc /4.0

**چکیده**

بحث مسیح‌شناسی از مباحث بسیار مهم در مسیحیت است که همواره مورد توجه پژوهشگران حوزهٔ ادیان قرار گرفته است. در دورهٔ اولیهٔ مسیحیت، این بحث محل مناقشهٔ الهی‌دانان مسیحی بود و به همین دلیل این دین، فرایند بررسی ماهیت عیسی مسیح؈ را در شوراهایی مانند شورای نیقیه مطرح و ماهیت الوهی عیسی مسیح؈ را تثبیت کرده است و این نظریهٔ الوهیت عیسی؈ تاکنون به‌عنوان یک اصل کلی مورد قبول مسیحیان است؛ ازاین‌رو همواره منتقدانی از درون مسیحیت و خارج آن نسبت‌به این طرز تلقی نقد داشته و آن را مورد ارزیابی قرار داده‌اند. در این میان، علامه بلاغی نیز ازجمله منتقدانی است که با رویکرد کلامی ـ انتقادی خود، عیسی مسیح؈ را به‌عنوان اقنومی از اقانیم سه‌گانهٔ تثلیث مورد بررسی و نقد قرار داده است. این نوشتار با روش تبیینی ـ تحلیلی به بررسی آرای کلامی علامه بلاغی در این زمینه پرداخته و نشان داده است که چگونه علامه بلاغی ماهیت الوهی عیسی مسیح؈ و پسر خدا بودن وی را به‌چالش کشیده و براساس استدلال‌های عقلی و همچنین براساس شواهد کتاب مقدس اثبات کرده است که این گزاره‌ها در بحث مسیح‌شناسی قابل دفاع نیستند و اساساً مردودند.

**کلیدواژه‌ها:** عیسی مسیح؈، الوهیت عیسی؈، پسر خدا، علامه بلاغی.

**مقدمه**

یکی از مهم‌ترین مباحث مسیح‌شناسی، بحث الوهیت و عدم الوهیت عیسی﵇ است. این اختلاف از نخست در بین پیروان مسیح در جریان بوده است. ابیونی‌ها و جامعهٔ اولیهٔ مسیحی، به‌تبع *پطرس* و سایر حواریون، همواره مسیح را پیامبری بزرگ و مخلوق خدا می‌دانستند و در مقابل، *یوحنا* (یوحنا ۱: ۱؛ ۱۴: ۱۰) و *پولس* (ر.ک: رومیان ۱: ۳-۴؛ دوم قرنتیان ۱: ۳-۴؛ افسسیان ۱: ۳) در آثار و رساله‌هایشان که بخش بزرگی از کتاب عهد جدید را تشکیل می‌دهند، عقیدهٔ الوهیت و پسر خدا بودن عیسی﵇ را مطرح کرده‌اند. این اختلاف تا قرن چهارم بین *آریوس* و *آتاناسیوس* ادامه داشت تا اینکه در قرن چهارم در شورای نیقیه، الوهیت عیسی﵇ به تصویب رسید؛ اما همچنان عقیدهٔ الوهیت عیسی﵇ در بین مسیحیان و غیرمسیحیان مخالفان جدی دارد (ر.ک: طاهری آکردی، ۱۳۹۱). از صدر اسلام تاکنون نیز دانشمندان مسلمان فراوانی به مباحث ادیان الهی توجه کرده و این آموزه‌ها را به بوتهٔ نقد و بررسی گذاشته‌اند. یکی از چهره‌های درخشان علم، *علامه بلاغی* است که آثار زیادی از ایشان در حوزهٔ ادیان به‌جا مانده است. با توجه به جایگاه والای علمی علامه، مقالات متعددی در باب مباحث ادیانی از منظر *علامه بلاغی* به‌نگارش درآمده است؛ بااین‌حال هیچ‌یک از این مقالات ما را از توجه به نوشتار پیش‌رو بی‌نیاز نمی‌کند؛ زیرا مقالهٔ «نقدهایی بر مسیحیت از علامه بلاغی» (ملک‌مکان، ۱۳۸۵)، به‌طور جامع مباحث را بررسی نکرده و صرفاً گزارشی از دو کتاب ***الهدی الی دین المصطفی*** و ***الرحلة المدرسیة*** است. همچنین مقالهٔ «روش‌شناسی علامه بلاغی در نقد کتاب مقدس»، نوشتهٔ *علی‌اکبر نیکزاد* نیز کار دیگری است که نویسنده تلاش کرده است در مطالعات خود از سه شیوهٔ علمی جدلی، برهانی و تاریخی *علامه بلاغی* پرده‌برداری کند (ر.ک: فرجزاده و باروتی اردستانی، ۱۳۸۶، ج ۴، ص ۱۵۷ـ۱۶۰). بنابراین ضرورت دارد تا در این نوشتار با نگاهی جامع به تحلیل و بررسی آرای کلامی *علامه بلاغی* در خصوص نقد و بررسی عیسی مسیح﵇ به‌عنوان اقنومی از اقانیم سه‌گانهٔ تثلیث پرداخته شود. باید توجه داشت که تحلیل آثار *علامه بلاغی* از دو جهت بسیار سخت و دشوار است؛ چراکه اولاً بعضی از نوشتار ایشان در قالب گفتمان‌های نمایشنامه‌ای (زینال‌پور، ۱۳۹۹) و با نثر قدیمی بیان شده است؛ ثانیاً موجزگویی ایشان در بیان مطالب باعث می‌شود که به‌سختی مراد نویسنده فهم شود؛ در نتیجه برگرداندن مطالب *علامه بلاغی* به متن امروزی و در قالب استدلال، کاری بسیار دقیق و ماهرانه است و سعی شده است این نکته در این نوشتار رعایت شود. ازاین‌رو پس از بررسی آثار علامه در باب مسیح‌شناسی، روشن می‌شود که ایشان هنگام بررسی اقنوم پسر، دو عنوان «الوهیت عیسی﵇» و «پسر خدا بودن عیسی﵇» را مورد توجه و بررسی قرار می‌دهد. بنابراین تحلیل آرای *علامه بلاغی* در این مقاله با توجه به دو عنوان بالا بیان خواهد شد.

**۱. الوهیت عیسی﵇**

مسیحیان برای اثبات الوهیت عیسی﵇ به مواردی از عهد جدید استناد می‌کنند که *علامه بلاغی* به بررسی و نقد آن فقرات می‌پردازد؛ سپس در تقابل با نظریهٔ مسیحیان مبنی بر الـه بودن عیسی﵇، فقراتی از کتاب مقدس را

مطرح می‌سازد و عدم الوهیت عیسی را نتیجه می‌گیرد؛ در پایان نیز با ادلهٔ عقلی استدلال‌هایی بر بطلان الوهیت عیسی می‌آورد که در ادامه به‌تفصیل بیان خواهد شد.

### ۱ـ۱. ادلهٔ مسیحیان بر اثبات الوهیت عیسی

#### ۱ـ۱ـ۱. اطلاق رب بر عیسی

مسیحیان به این فراز از انجیل یوحنا استناد کرده‌اند: «ای خداوند من و ای خدای من» (یوحنا ۲۰: ۲۸) و معتقدند که چون *توما* مسیح را با لفظ «خدا» مورد خطاب قرار داده و کلام و ایمان او از طرف عیسی تصدیق شده است، پس این نشان از الوهیت عیسی دارد. یکی از الهی‌دانانی که بدین‌گونه استدلال بر الوهیت عیسی نموده، *هیلاری* هم‌عصر *آتاناسیوس*، در قرن چهارم میلادی است (ویلکن، ۱۳۸۱).

علامه برای پاسخ به این استدلال چندین مسئله را متذکر می‌شود: اولاً سستی استدلال با کمی تحقیق در اناجیل، بخصوص انجیل یوحنا روشن می‌شود؛ زیرا *یوحنا* در انجیل خود، اطلاق لفظ «رب» برای عیسی را به «معلم» تفسیر کرده است که می‌توان شواهدی برای آن آورد: «بدو گفتند: ربی؛ یعنی ای معلم! در کجا منزل می‌نمایی؟» (یوحنا ۱: ۳۹) و در فقره‌ای دیگر، *یوحنا* از مسیح در پیامی برای شاگردان چنین نقل می‌کند: «عیسی بدو گفت: ای مریم! او برگشته، گفت: «ربونی (یعنی ای معلّم)» (همان ۲۰: ۱۶)؛

ثانیاً *علامه بلاغی* برای نقض فقرهٔ *توما*، به فقره‌ای از انجیل یوحنا اشاره می‌کند که عیسی به‌صراحت می‌گوید: خدای او و شاگردان یکی است: «... نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم» (همان ۲۰: ۱۷)؛ پس این دو عبارت انجیل یوحنا تعارض دارند؛

ثالثاً فقرهٔ توما صحیح نیست؛ زیرا خود انجیل یوحنا و مابقی اناجیل تصریح دارند که «الله» خدای مسیح است (مرقس ۱۲: ۲۹) و عیسی او را نیایش کرده و مورد خطاب قرار داده است (متی ۲۷: ۴۶)؛ همچنین *علامه بلاغی* برای این مطلب مؤیدی ذکر می‌کند: آنچه بین مسیحیان مسلم است، آن است که انجیل یوحنا مطالبی دارد که اناجیل دیگر آن را تکذیب می‌کنند. ازاین‌رو ایشان به فقرهٔ دیگری از انجیل یوحنا اشاره می‌کند که سایر اناجیل آن را تکذیب می‌کنند؛ مثلاً در مورد فهم *پطرس* و *یوحنا* از رستاخیز مسیح در انجیل یوحنا چنین آمده است: «هنوز کتاب را نفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد» (همان ۲۰: ۹)؛ درحالی‌که در اناجیل سه‌گانه، بیش از ده مرتبه چنین آمده است: مسیح به شاگردانش تصریح کرد که کشته می‌شود و روز سوم از قبر برمی‌خیزد؛ به‌طوری‌که *پطرس* شروع به منع مسیح کرد (متی ۱۶: ۲۱-۲۲) (ر.ک: بلاغی، ۱۴۳۱ق، ج ۶ ص ۲۲۷-۲۲۸).

لازم به ذکر است که *علامه بلاغی* با نگاهی درون‌دینی به مباحث مطرح‌شده در مسیحیت می‌پردازد و با استفاده از کتاب مقدس که مهم‌ترین منبع استناد مسیحیان است (ر.ک: مک‌گراث، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۴۹)، اعتقاد آنان مبنی بر الوهیت عیسی را انکار می‌کند به نظر می‌رسد، شیوهٔ تحلیل *علامه بلاغی* در تبیین و نقد و بررسی اعتقادات مسیحیان دارای دو امتیاز مهم است: اول آنکه علامه به تک‌تک فقرات کتاب مقدس اشراف

دارد و توانسته است با تفسیر آیه‌به‌آیه، فقرات را تبیین و تحلیل کند و ازآنجاکه این شیوه نزد مسیحیان نیز پذیرفته شده و قابل‌قبول است، *علامه بلاغی* توانسته است با استفاده از روش خود مسیحیان، آنان را به‌چالش بکشد و به‌عبارت‌دیگر با زبان مشترک با آنان سخن بگوید. دلیل آنکه این شیوه در نزد مسیحیان نیز پذیرفته‌شده است، عملکرد الهی‌دانانی ازجمله *هیلاری* در اثبات اعتقادات مسیحیان، ازجمله الوهیت عیسی‌ؑ است. او با استناد به فقرهٔ *توماس* در انجیل یوحنا که خطاب به عیسی‌ؑ می‌گوید: «خدای من و پروردگار من» و ضمیمه کردن این فقره به فقرات دیگری که عیسی‌ؑ می‌گوید: «من و پدر یکی هستیم» (یوحنا ۱۰: ۳۰) و «تمام چیزهایی که پدر داراست، من هم دارم» (ر.ک: یوحنا ۱۰: ۱۸)، الوهیت عیسی‌ؑ را نتیجه می‌گیرد (ر.ک: ویلکن، ۱۳۸۱). همان‌گونه‌که روشن است، این شیوهٔ استدلال، تبیین و تفسیر فقرات، با استناد به فقرات دیگر است. علاوه بر امتیاز نخست، یکی دیگر از مهم‌ترین فوایدی که روش تحلیل فقرات براساس فقرات دیگر دارد، این است که از جمود فکری و نگاه تک‌بعدی به فقرات و ترجمهٔ تحت‌اللفظی آنها جلوگیری می‌کند؛ چنان‌که روش استنباطی *هیلاری* برای اثبات الوهیت عیسی‌ؑ از فقرهٔ *توماس*، به همین شیوهٔ تک‌بعدی بوده است؛ زیرا وی فقط به فقرات دال بر اله بودن عیسی‌ؑ توجه کرده و از توجه به فقرات دیگری که فقرهٔ *توماس* را منحصر در معلم بودن عیسی‌ؑ می‌کنند، خودداری کرده است؛ این مسئله در حالی است که *علامه بلاغی* برای تبیین مبانی و اصول اعتقادی مسیحیان، به تمامی فقرات توجه دارد؛ به‌عبارت‌دیگر با نگاهی جامع، فقرات را تفسیر و تحلیل می‌کند و این شیوه به‌روشنی و وضوح در مباحث مطرح‌شده از جانب ایشان نمود دارد. یکی از الهی‌دانان مسیحی به‌نام *لسلی هولدن* به‌مانند علامه معتقد است که نگاه تحت‌اللفظی به فقرات باعث جمود و عدم درک سطوح بالای واقعیت خواهد شد؛ ازاین‌رو افرادی مانند *پولس*، که فقرات دال بر جسمانیت و الوهیت عیسی‌ؑ را با افکار خویش تدوین کرده‌اند، دچار جمود فکری و گرفتار عدم درک تمام واقعیت شده‌اند؛ زیرا *پولس* در تفسیر فقرات، تنها ترجمهٔ تحت‌اللفظی الوهیت و جسمانیت را به عیسی‌ؑ نسبت داده و از نگاهی متفاوت مانند تمثیل یا تجلیل خودداری کرده است (ر.ک: هیک، ۱۳۸۶، ص ۲۴۶-۲۴۷). بنابراین از نگاه نگارندگان، به‌نظر می‌رسد که این جمود فکری *پولس* باعث تغییر در اصول اعتقادی مسیحیت شده است؛ زیرا تا قبل از کتاب‌های *پولس* و *یوحنا* این اعتقاد، یعنی الوهیت عیسی‌ؑ و تجسد خداوند در عیسی‌ؑ، در اناجیل هم‌نوا (متی، مرقس و لوقا) نبوده و پس از تألیفات *پولس* و *یوحنا* به دایرهٔ اعتقادات مسیحی اضافه شده است.

**۲ـ۱ـ۱. رستاخیز عیسی‌ؑ و دلالت آن بر الوهیت او**

رستاخیز عیسی‌ؑ یکی از مهم‌ترین ادله بر الوهیت وی از منظر مسیحیان است؛ چراکه عیسی‌ؑ پس از مرگ توانسته است از دنیای مردگان خارج شود و حیات دوباره‌ای به جسم خویش دهد؛ و ازآنجاکه انبیا هرچند بتوانند دیگر مردگان را زنده کنند، ولی قدرت بر زندگی‌بخشی بر خود را پس از مرگ ندارند؛ پس عیسی‌ؑ نمی‌تواند فرستادهٔ خدا باشد؛ بلکه او اقنومی از اقانیم سه‌گانهٔ الهی است (ر.ک: بلاغی، ۱۴۳۱ق، ج ۶، ص ۲۲۸).

*علامه بلاغی* به دو قسمت این دلیل اشکال وارد می‌کند: اولاً چه کسی گفته است که انبیا با قدرت خودشان مردگان را زنده کردند؟ خود مسیح که این‌گونه دربارهٔ او غلو می‌کنید، به‌تصریح انجیل در هنگام زنده کردن *العازر*، به خدای تبارک و تعالی متوسل شد و سر به آسمان برد و گفت: «ای پدر! تو را شکر می‌کنم که سخن مرا شنیدی و من می‌دانستم که همیشه سخن مرا می‌شنوی؛ ولکن به‌خاطر این گروه که حاضرند، گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی» (یوحنا ۱۱: ۴۱-۴۲)؛

ثانیاً چه کسی گفته است که عیسی خودش و با قدرت الوهی‌اش از میان مردگان برخاست؟ در کتب مسیحیان در بیش از بیست موضع (اعمال رسولان ۲: ۳۲، ۳: ۱۵، ۴: ۱۰، ۱۰: ۴۰، ۱۳: ۳۰؛ و...) تصریح شده است که خداوند مسیح را از میان مردگان زنده کرد (بلاغی، ۱۴۳۱ق، ج ۶ ص ۲۲۸-۲۲۹).

به نظر می‌رسد، *علامه بلاغی* در این فقرات نیز از همان شیوهٔ قبل، یعنی تفسیر فقره با توجه به فقرات دیگر استفاده می‌کند و نشان می‌دهد که نباید نگاه تک‌بعدی و سطحی به فقرات داشت و باید کتاب مقدس را مانند منظومه‌ای منسجم در نظر گرفت؛ یعنی فقرات را جدا از هم و بدون ارتباط با هم ملاحظه نکرد. در نتیجه، مهم‌ترین نقد و ایرادی که بر الهی‌دانان مسیحی وارد است، همین بی‌توجهی به فقرات به‌عنوان مجموعه‌ای منسجم است. آنان با تکیه بر دسته‌ای فقره با مضمون خاص، آموزه‌هایی مانند الوهیت یا آموزهٔ نجات و... را نتیجه می‌گیرند و به فقرات دیگری که ناقض و متعارض با نظرشان است، توجه نمی‌کنند و در نهایت امر، باعث ترویج اصول انحرافی در دینشان می‌شوند.

**۳ـ۱ـ۱. فقرات دال بر حلول خدا در عیسی**

مسیحیان با توجه به فقرهٔ «آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخن‌هایی که من به شما می‌گویم از خود نمی‌گویم؛ لکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را می‌کند» (یوحنا ۱۴: ۱۰)، حلول خدا در عیسی را دلیلی بر الوهیت عیسی می‌دانند.

*علامه بلاغی* در مواجهه با این فقره می‌گوید: حلول به‌معنای اتحاد واقعی نیست و فقط به‌معنای نزدیکی اعتقاد دو شخص با هم است؛ چنان‌که عیسی به مؤمنین و شاگردانش می‌گوید: «تا همه یک گردند؛ چنان‌که تو ای پدر! در من هستی و من در تو؛ تا ایشان نیز در ما یک باشند؛ تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی و من جلالی را که به من دادی، به ایشان دادم تا یک باشند؛ چنان‌که ما یک هستیم. من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند» (یوحنا ۱۷: ۲۱-۲۳). در این فقره، عیسی خود را در شاگردانش می‌داند. به‌عبارت‌دیگر می‌گوید: همان‌گونه‌که خدا در من حلول یافته است، من در شاگردانم و مؤمنین حلول کرده‌ام و این حلول سبب می‌شود که همه یک چیز باشیم (ر.ک: علوی عاملی، ۱۳۷۳، ص ۴۹). حال اگر ما معنای اتحاد و حلول خدا در عیسی را به‌معنای خدا شدن عیسی بدانیم، در این صورت چون عیسی نیز در شاگردان و مؤمنین حلول کرده است، شاگردان و مؤمنین نیز باید خدا باشند که لازمه‌اش، نه تثلیث و سه‌خدایی، بلکه اعتقاد به خدایان بسیار است. پس

در نتیجه، حلول خدا در عیسی؈ ـ که در این فقرات ذکر شده ـ به‌معنای واقعی که لازمه‌اش خدا شدن عیسی؈ است، نیست؛ بلکه به‌معنای داشتن اعتقاد یکسان است (ر.ک: بلاغی، ۱۴۳۱ق، ج ۵، ص ۳۵۲).

با دقت در مطالب مطرح‌شده از جانب علامه، به این مهم دست خواهیم یافت که نمی‌توان فقط با تکیه بر ظواهر فقرات، اصول و مبانی را به‌دست آورد؛ زیرا همان‌گونه‌که علامه در فقرات مذکور دلیل می‌آورد، نگاه سطحی مستلزم قبول محالات عقلی خواهد شد؛ چراکه براساس استدلال مسیحیان، باید معتقد به خدایان متعدد شویم؛ درحالی‌که این مسئله از اساس باطل و پوچ است. پس از بیان مستندات مسیحیان و نقد آنان از نگاه *علامه بلاغی*، به مستنداتی از عهد جدید اشاره خواهیم کرد که اله نبودن عیسی؈ را نشان می‌دهند.

### ۲ـ۱. نقد علامه بلاغی بر الوهیت عیسی؈

#### ۱ـ۲ـ۱. استنادات نقلی علامه مبنی بر عدم الوهیت عیسی؈

*علامه بلاغی* بعد از نقد و بررسی فقراتی که بر الوهیت عیسی؈ دلالت داشتند، پا را فراتر می‌گذارد و به بعضی از فقراتی اشاره می‌کند که بر عدم الوهیت عیسی؈ دلالت دارند: «او رشد کرده و هیئتش تغییر پیدا کرده است» (لوقا ۲: ۴۰)؛ و در جای دیگر گفته شده است: «دو رسول، برنابا و پولس، برای نفی الوهیت خودشان استدلال به طبیعت بشری و در معرض آلام و رنج‌ها آورده‌اند» (اعمال رسولان ۱۴: ۱۱-۱۶). پس با توجه به این فقرات، روشن می‌شود که عیسی؈ هم انسانی مانند سایر انسان‌هاست؛ زیرا تحت تأثیر امورات جسمانی، هیئتش از کودکی تا بزرگ‌سالی تغییر یافته و متصف به آلام و رنج‌ها شده است؛ ازاین‌رو عیسی؈ نمی‌تواند اله باشد. همچنین در عهد جدید به‌صراحت آمده است که مسیح «الله» را خدای خود می‌داند (متی ۲۷: ۴۶؛ یوحنا ۲۰: ۱۷)؛ پس اگر قائل به الوهیت عیسی؈ شویم، باید بپذیریم که یک اله دارای اله دیگر است. این تصریحات، برای کسانی که به این کتاب‌ها اعتماد دارند، شکی در عدم الوهیت عیسی؈ باقی نمی‌گذارند (ر.ک: بلاغی، ۱۴۳۱ق، ج ۶، ص ۱۹۸).

*علامه بلاغی* در ادامه با استفاده از استدلالات عقلی، به بررسی عدم الوهیت عیسی؈ می‌پردازد.

#### ۲ـ۲ـ۱. استدلالات عقلی بر بطلان الوهیت عیسی؈

یکی از مهم‌ترین عقاید مسیحیان، عقیده به تثلیث است (یعنی خداوند در عین وحدانیت، دارای سه اقنوم پدر، پسر و روح‌القدس است). براین‌اساس عیسی؈ در عین انسان بودن، یکی از اقانیم سه‌گانه است که با خداوند اتحاد در ذات دارد. در مسیحیت اولیه، اشخاصی مانند *سابلیوس* اقانیم سه‌گانه را صرفاً نام‌هایی بر نحوهٔ دانش و تجربهٔ مسیحیان از عمل و حضور خدا می‌نامیدند؛ یعنی نحوه‌هایی که خدا خود را به بندگانش می‌شناساند؛ اما در اوایل قرن نوزدهم میلادی، الهی‌دانانی مانند *شلایر ماخر* نظریهٔ تثلیث را در کتاب ایمان مسیحی به‌گونه‌ای ترسیم می‌کنند که اولاً ذات و هویت خدا در مسیح حضور دارد؛ ثانیاً الوهیت خدا با ذات انسان در روح‌القدس متحد می‌شود. آنچه مورد بحث در این نوشتار است، نظریهٔ اول *شلایر ماخر* مبنی بر اتحاد ذات خدا با ذات انسان است (ر.ک: ویلکن، ۱۳۸۱). *علامه بلاغی* در بررسی الوهیت عیسی؈ با رویکرد عقلی، سه مسئلهٔ امتناع تجسد، عدم امکان حلول و عدم امکان

اتحاد خدا با عیسی را مطرح می‌سازد و با بررسی این سه مسئله به این نتیجه می‌رسد که امکان ندارد عیسی دارای الوهیت باشد. باید توجه داشت که تاکنون هیچ الهی‌دان مسیحی (تیسن، ۱۳۷۵، ص ۲۰۲؛ خاچیکی، ۱۳۶۱، ص ۴۰؛ ر.ک: مک‌گراث، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۵۴۳و۵۶۲؛ میشل، ۱۳۸۷، ص ۶۶) مباحث امکان عقلی اتحاد خدا با انسان را به‌صورت مبنایی و ریشه‌ای بررسی نکرده است؛ زیرا آنان الوهیت عیسی را امری مسلم فرض می‌کنند و ازاین‌رو در مباحث الهیاتی خویش فقط به علت تجسد خدا در عیسی می‌پردازند. *علامه بلاغی* برای تحلیل شیوهٔ اتحاد ذات خدا با ذات انسان، به طراحی سؤالات زیر می‌پردازد و با پاسخ به سؤالات، عدم امکان اتحاد ذات خدا با انسان را نتیجه می‌گیرد: ۱. آیا امکان دارد خداوندِ واجب‌الوجود با ذاتی بسیط و اوصاف ابدی، لباس جسم مادی به تن کند؟ ۲. چگونه عیسی با خدا متحد می‌شود؟ ۳. آیا امکان حلول خدا در عیسی وجود دارد؟ و مراد از حلول نزد الهی‌دانان چیست؟

**الف) امتناع تجسد خدا**

از نگاه *علامه بلاغی*، اگر خداوندِ واجب‌الوجود با ذاتی بسیط از ازل لباس جسمانی به تن داشته باشد، لازمه‌اش این است که ترکب در مقدار داشته باشد (یعنی خداوند دارای ابعاد سه‌گانه باشد) یا دارای ماهیت باشد (یعنی امر جسمانی برای ذی‌شعور شدن، نیاز به صورت مجرداشته باشد) که هر دو با واجب‌الوجود بودن خداوند منافات دارد (طباطبائی، ۱۴۳۲ق، ج ۲، ص ۲۲۵) (خداوندی که دارای ماده است، قادر مطلق نخواهد بود؛ چراکه می‌توان این خدا را به‌طور ساکن در مکانی خاص یا حرکتی خاص قرار داد)؛ اما اگر جسمانی بودن خدا از ازل نباشد (حادث باشد)، به این معنا که در ابتدای امر مجرد بوده و به‌مرور با تغییر در ذات، جسمانیت برایش عارض شده باشد، در این صورت نیز لازمه‌اش تغییر در ذات الهیّت است و با واجب‌الوجود بودن خدا منافات دارد. *علامه بلاغی* در توضیح حالت دوم برهان چنین می‌گوید: در واجب‌الوجود ترکیب راه ندارد و حقیقتی بسیط در تمام جهات است. این حقیقت بسیط به‌دلیل واجب بودن وجودش، دارای ابدیت است. چنین ماهیت بسیطی محال است که تبدیل به ماهیت دیگر شود؛ زیرا با تبدیل به ماهیت دیگر، این ماهیت اول، ابدیت و واجب‌الوجودیت خود را از دست می‌دهد. ماهیت دوم نیز ضرورتاً حادث است؛ چراکه نبوده و به‌وجود آمده است؛ پس دیگر واجب‌الوجود نیز نخواهد بود. با توجه به این بیانات، ماهیت اول برای تبدیل شدن به ماهیت دوم باید تغییر کند؛ که لازمهٔ تغییر، واجب‌الوجود نبودن ماهیت اول است؛ که این لازمه، با فرض اول برهان که همان واجب‌الوجود بودن ماهیت اول است، منافات دارد (بلاغی، ۱۴۳۱ق، ج ۵، ص ۳۴۷-۳۴۸).

**ب) امتناع اتحاد خدا با عیسی**

علامه با تأملات عقلی، از طریق تحلیل معنای اتحاد، امتناع اتحاد عیسی در خدا را نتیجه می‌گیرد. تبیین استدلال: اتحاد خدا و عیسی را می‌توان به سه صورت تصور کرد: ۱. ذات خداوند به غیر (عیسی) تغییر کند؛

۲. غیر (عیسی) به ذات خدا تغییر کند؛ ۳. ذات خدا و عیسیؑ دچار تغییر شوند و امر سومی را حادث کنند. ازآنجاکه ممتنع است ذات واجب‌الوجود تغییر کند و ازسوی‌دیگر ممتنع است که شیء حادثی تبدیل به واجب‌الوجود شود، پس این وجوه سه‌گانهٔ اتحاد امکان ندارد و قابل تصدیق نیست (بلاغی، ۱۴۳۱ق، ج ۵، ص ۳۵۰؛ ر.ک: علوی عاملی، ۱۳۷۳، ص ۴۵-۴۶).

**ج) امتناع حلول خدا در عیسیؑ**

علامه برای پاسخ به سومین سؤال مطرح‌شده می‌گوید: خداوند واجب‌الوجود است؛ ازاین‌رو ممتنع است که به غیرخودش نیازمند باشد و ذاتش دارای تغییر شود. با توجه به چنین ذاتی، این سؤالات به ذهن می‌رسد که: آیا اولاً ذات واجب‌الوجود می‌تواند در جسم حادث حلول کند؛ چنان‌که دوگانه‌پرستان معتقدند؟ ثانیاً این ذات واجب این امکان را دارد که در بعضی از انسان‌ها حلول کند؛ همان‌گونه‌که مسیحیان معتقدند خدا در عیسیؑ حلول کرده است؟ و یا شق سومی فرض کرد و گفت: آیا خدا می‌تواند در ابدان عارفین حلول کند؛ چنان‌که اعتقاد صوفیان است؟

علامه در پاسخ به سؤالات مطرح‌شده می‌گوید:

اولاً حلول خدا در اجسام امکان ندارد؛ چراکه اجسام دارای دو نوع حلول‌اند و اگر خداوند نیز بخواهد در جسم حلول کند، ناچار باید به یکی از دو طریق زیر حلول کند: راه اول اینکه، حلول خدا مانند حلول عرض در جسم باشد؛ در این صورت، لازمه‌اش این است که خداوند مانند عرض، قیام بنفسه (وجود بنفسه) نداشته و محتاج به موضوع باشد؛ و این مطلب با وجوب وجود و قائم بنفسه بودن واجب‌الوجود سازگاری ندارد؛ اما راه دوم این است که حلول خدا در جسم، مانند حلول صورت در ماده باشد؛ که در این صورت نیز چون ماده و صورت به هم محتاج‌اند، خداوند نیز نیازمند خواهد شد و این نیازمندی به غیر، با وجود سه خداوند سازگاری ندارد. بنابراین خداوند نمی‌تواند در اجسام حلول کند.

ثانیاً اگر حلول خداوند به‌نحو حلول در انسان خاص باشد، در این صورت نیز بازگشتش به حلول نفس در بدن خواهد بود؛ یعنی همان‌گونه‌که نفس در بدن انسان حلول می‌کند، خدا نیز در انسان حلول خواهد کرد. چنین حلولی مستلزم لوازم ذیل خواهد بود: ۱. خداوند برای افعال خود، به بدن نیازمند خواهد بود که در این صورت، افعال و اعمال الهی معلول آلیّت بدن خواهند شد و این با علت‌العلل بودن خداوند سازگاری ندارد؛ ۲. بدنی که خداوند در آن حلول کرده است، واجب خواهد شد؛ درحالی‌که بدن مادی دارای ماهیت بوده، مرکب از مقدار و عوارض است؛ چنین بدنی به‌هیچ‌وجه شأنیت واجب شدن را ندارد؛ ۳. متوقف بودن اعمال و افعال خداوند بر داشتن بدن مادی، ذات و ماهیت خداوند را تغییر می‌دهد و تغییر یافتن نیز با واجب‌الوجود بودن خداوند منافات دارد؛ ازاین‌رو امکان ندارد که خداوند در انسان خاصی حلول کند.

براساس مطالب گفته‌شده از نگاه *علامه بلاغی*، این نتیجه حاصل می‌شود که حلول خداوند در مسیح امکان عقلی ندارد و اعتقادی ناپذیرفتنی است. ایشان در ادامه، مسیحیان را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: آنچه از لحاظ عقلی قابلیت پذیرفته شدن دارد، این است که خداوند به بعضی از انسان‌ها عنایت خاصی می‌کند تا این افرادِ برگزیده به‌وسیلهٔ عنایت خاصی که خداوند به ایشان کرده است و دارای معلومات خاصی شده‌اند، انسان‌های دیگر را تعلیم دهند و این عنایت، اختصاصی به حضرت مسیح ندارد؛ بلکه تمام پیامبران و رسولان و انسان‌های صالح مشمول این لطف الهی هستند (ر.ک: بلاغی، ۱۴۳۱ق، ج ۵، ص ۳۵۰ـ۳۵۱). لازم به ذکر است که برخی از الهی‌دانان مسیحی، ازجمله قدیس *توماس*، در دفاع از آموزهٔ تثلیث و مصون نگه داشتن آموزه از اشکالات عقلی، قائل به عدم دوگانگی بین خدا، عیسی و روح‌القدس شده‌اند و معتقدند که جوهر کلمه (عیسی) و محبت (روح‌القدس) در خدا متفاوت با جوهر خدا نیست. در نتیجه، آموزهٔ تثلیث از منظر قدیس *توماس*، اقرار به خداوندی واحد و بسیط است که در سه شخص دیده می‌شود. از نظر نگارنده، نظریهٔ قدیس *توماس* را *علامه بلاغی* در محال بودن تجسد خدا پاسخ گفته‌اند؛ چراکه اعتقاد به ذات واحد بسیط، با تجسد در انسان قابل جمع نخواهد بود و ازآنجاکه الفاظ دارای معانی مشخص و همه‌فهم هستند، پس دو لفظ واحد و بسیط نیز دارای معنا و مدلول مشخص‌اند و این معنای مشخص، که عبارت است از عدم ترکیب عقلی و خارجی، برای همهٔ انسان‌ها یکسان تداعی می‌شود. در نتیجه وقتی می‌گوییم «ذات واحد بسیط»، دیگر نمی‌توانیم این ذات را با این مشخصات بر امری جسمانی و مرکب از عناصر به‌نام عیسی حمل کنیم (ماسون، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۳۵ـ۱۳۶).

در تحلیل شیوهٔ *علامه بلاغی* در نقد الوهیت عیسی، بیان چند نکته ضرورت دارد:

۱. مهم‌ترین مسئله در نقد آرای طرف مقابل، به‌دست آوردن زبان مشترک است؛ به‌عبارت‌دیگر، قبل از نقد آرای دیگران، ابتدا باید شخص نقدکننده با مبانی و اصول طرف مقابل خویش آشنایی کامل داشته باشد تا براین‌اساس بتواند از روش‌های مورد قبول آنان در نقد و به‌چالش کشیدن ایشان استفاده کند؛

۲. قبول داشتن یا نداشتن عقل، به پیدایش دو نظریه در بین الهی‌دانان مسیحی منجر شده است. ایمان‌گرایان در موضوعات فلسفی و دینی به‌جای تکیه بر عقل، به تکیه بر ایمان اصرار دارند و چه‌بسا عقل را مذمت و تحقیر کنند (ر.ک: پلانتینگا، ۱۳۸۱، ص ۲۰۲). در مقابل ایمان‌گرایان، عقل‌گرایان هستند که عقل را به‌عنوان یک منبع مستقل برای رسیدن به اصول اعتقادی قبول می‌کنند (ر.ک: مک‌گراث، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۸۶). برای مثال، عقل‌گرایان در بحث اثبات وجود خدا، با استناد به دلایل عقلی، وجود خدا را اثبات می‌کنند (ر.ک: رام، ۱۳۶۸، ص ۶۸)؛

۳. این اندیشه که عقل بشری یکی از منابع است و می‌تواند به‌وسیلهٔ اصول بدیهی اولی به نتیجهٔ منطقی برسد و اصول اعتقادی را به‌دست آورد، در اواخر قرن هجدهم میلادی و پس از آن با شکست روبه‌رو شد؛ به‌گونه‌ای‌که

الهی‌دانان معاصر اثبات خدا با روش عقلی را ممکن نمی‌دانند (ر.ک: همان، ص ۲۹۳). باید توجه داشت که *علامه بلاغی*، معاصر با عقل‌گرایان بوده است؛

۴. روش عقل‌گرایان و فیلسوفان مسلمان در استفاده از عقل و استدلالات عقلی یکسان بوده است؛ زیرا مسلمانان نیز مانند عقل‌گرایان مسیحی براهینی را منتج می‌دانند که مقدمات آن به بدیهیات عقلی منتهی شود (ر.ک: مرکز تحقیقاتی آل‌مرتضی، ۱۳۸۶، ص ۲۸۲ـ۲۸۴).

حال با توجه به مقدمات مطرح‌شده، روشن می‌شود که *علامه بلاغی* در نقد الوهیت عیسی، اولاً سعی داشته است تا با زبان مشترک، مسائل و اصول اعتقادی مسیحیان را تبیین کند؛ چراکه ایشان به‌وسیلهٔ روش خود مسیحیان، که همان استناد به کتاب مقدس و دلایل عقلی است، آنان را به‌چالش کشیده است. با توجه به دو روش انتقادی علامه می‌توان به این نتیجه رسید که در دوران کنونی، در تبیین نقلی، زبان مشترک با الهی‌دانان مسیحی وجود دارد؛ ولی انتقادات عقلی در زمان کنونی کارایی و کارآمدی ندارند؛ زیرا همان‌طورکه در مقدمات گفته شد، الهی‌دانان مسیحی معاصر، روش تحلیل عقلی را مانند عقل‌گرایان قبل از قرن نوزدهم کارآمد نمی‌دانند. بنابراین انتقادات عقلی علامه، برخلاف انتقادات نقلی ایشان، در عصر حاضر دارای زبان مشترک نیست؛ اگرچه ایشان در عصر حیات خویش از این اشکال مبرا بوده است؛ ؛ اما در عین حال روش عقلی هیچ‌گاه بی‌فایده نیست؛ زیرا هر کسی باید بتواند تناقضات موجود در عقاید و کتاب مقدس خود را پاسخگو باشد و با حذف مسئله نمی‌توان مسئله را حل کرد. ثانیاً استناد به دو منبع مهم مسیحیان، یعنی کتاب مقدس و عقل، روشی هوشمندانه برای نقد الهی‌دانان است؛ زیرا این جامعیت روش، مبانی مورد قبول هر دو دسته الهی‌دان مسیحی (ایمان‌گرایان و عقل‌گرایان) را به‌چالش می‌کشد؛ ثالثاً روش استدلال عقلی علامه مانند مسیحیان بوده و ایشان بر مبنای بدیهیات عقلی، نتایج را از مقدمات می‌گرفته است.

علامه پس از بررسی عنوان الوهیت عیسی به بررسی عنوان دوم، یعنی پسر خدا بودن، می‌پردازد.

### ۲. پسر خدا بودن عیسی

مسیحیان با تمسک به فقراتی از عهد جدید، پسر خدا بودن عیسی را اثبات می‌کنند. *علامه بلاغی* ابتدا مستندات مورد تمسک مسیحیان را ذکر و سپس نقد می‌کند؛ آنگاه با ذکر فقراتی از کتاب مقدس نشان می‌دهد که مراد از این اصطلاح (پسر خدا)، اقنوم پسر نیست؛ بلکه در بسیاری از مواقع در شأن مؤمنان و صالحان به‌کار رفته است؛ و در پایان نیز با بیان استدلال عقلی، بر نظریهٔ پسر خدا بودن عیسی خط بطلان می‌کشد.

#### ۱ـ۲. نقد فقرات مورد استناد مسیحیان

مسیحیان برای اثبات عقیدهٔ خود مبنی بر پسر خدا بودن عیسی به فقراتی از کتاب مقدس استناد می‌کنند که در ذیل بیان خواهد شد.

**۱ـ۱ـ۲. الهام پولس، تولد عیسی از خدا**

در دو فقره از عهد جدید آمده است: «که خدا آن را به ما که فرزندان ایشان می‌باشیم، وفا کرد، وقتی که عیسی را برانگیخت؛ چنان‌که در زبور دوم مکتوب است که تو پسر من هستی، من امروز تو را تولید نمودم» (اعمال رسولان ۱۳: ۳۳)؛ «به کدام‌یک از فرشتگان هرگز گفت که تو پسر من هستی. من امروز تو را تولید نمودم و ایضاً من او را پدر خواهم بود و او پسر من خواهد بود» (عبرانیان ۱: ۵). مسیحیان از این دو فقره چنین فهمیده‌اند که عیسی پسر خداست؛ چراکه خداوند این عبارت را به هیچ‌یک از فرشتگان نگفته و فقط به عیسی گفته است.

*علامه بلاغی* در ابتدا دو اشکال به فقرهٔ اول وارد می‌کند و معتقد است که به دو دلیل، فقرهٔ اول قابل تطبیق بر مسیح نیست: ۱. زیرا همین فقره در کتاب مزامیر (مزامیر ۸: ۷) تکرار شده است و زمانی که کتاب مزامیر نوشته شد، ولادت عیسی اتفاق نیفتاده بود؛ ۲. بنا بر نظر مسیحیان دربارهٔ ولادت عیسی، الهام *پولس* صحیح نیست؛ زیرا مسیحیان، یا قائل به ولادت ازلی عیسی هستند (ر.ک: میشل، ۱۳۸۷، ص ۶۶) یا ولادتی را که در بیت لحم و از مریم بوده است، قبول دارند (همان، ص ۶۷)؛ یا می‌توان مراد از ولادت را زمان پس از تعمید به‌دست یحیی در نظر گرفت؛ چراکه پس از تعمید، از آسمان خطاب رسید که «تو پسر حبیب من هستی که از تو خشنودم» (متی ۳: ۱۷؛ مرقس ۱: ۱۱) (ر.ک: باغبانی و رسول‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۵۳۶؛ سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۷، ص ۳۷).

بنابراین، از نگاه علامه نمی‌توان با استناد به فقرهٔ اول، تولد عیسی از خدا را اثبات کرد. فقرهٔ دوم نیز دارای اشکال است؛ زیرا این فقره دربارهٔ سلیمان‌بن داوود است و ربطی به عیسی‌بن مریم ندارد که چنین آمده است: «و به من گفت: پسر تو، سلیمان، اوست که خانهٔ مرا و صحن‌های مرا بنا خواهد نمود؛ زیرا که او را برگزیده‌ام تا پسر من باشد و من پدر او خواهم بود» (اول تواریخ ۲۸: ۶)؛ «او خانه‌ای برای اسم من بنا خواهد کرد و او پسر من خواهد بود و من پدر او خواهم بود؛ و کرسی سلطنت او را بر اسرائیل تا ابدالآباد پایدار خواهم گردانید» (اول تواریخ ۲۲: ۹–۱۰؛ دوم سموئیل ۷: ۱۲–۱۶). همان‌طورکه از این دو فراز فهمیده می‌شود، پسر خدا بودن عیسی، از کتاب اول تواریخ در شأن سلیمان‌بن داود گرفته شده است و لذا الهام *پولس* در ذیل فقرهٔ دوم دربارهٔ عیسی صحیح نیست (ر.ک: بلاغی، ۱۴۳۱ق، ج ۶، ص ۲۲۳ و ۲۵۷ـ۲۵۸).

**۲ـ۱ـ۲. اعتراف عیسی به پسر خدا بودن در مقابل یهودیان**

مسیحیان برای اثبات پسر خدا بودن عیسی به گفته‌ای از او در احتجاج با یهودیان استناد می‌کنند، که بدین صورت است: «عیسی در جواب ایشان گفت: آیا در تورات شما نوشته نشده است که "من گفتم شما خدایان هستید؟" پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد، آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بدو می‌گویید کفر می‌گویی از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟» (یوحنا ۱۰: ۳۴–۳۶) (توفیقی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۵). توضیح استدلال بدین‌گونه است که داود به پیروان خود می‌گوید: «من گفتم که شما خدایانید» (مزامیر ۷۲: ۶) و عیسی به این قسمت از استدلال داود در مقابل پیروانش استناد

می‌کند که داود﵇ را با گفتن این کلام، کافر نمی‌شمارند؛ اما وقتی من می‌گویم: «پسر خدا هستم»، درحالی‌که خدا مرا تقدیس کرده است و من از پیروان او برتر هستم، چگونه می‌گویید که من کافرم؟

*علامه بلاغی* در رد استدلال، دو اشکال را وارد می‌داند: اولاً اگر ظاهر فقره را قبول کنیم، به‌روشنی درمی‌یابیم که باید به تعدد خدایان قائل شویم و این خلاف تورات، بلکه تمام کتب شماست؛ ثانیاً آن کسی که در مقابل یهودیان به قول داود﵇ استناد می‌کند (که به‌نظر ما مسیح از چنین استنادی مبراست)، گویا به‌درستی آنچه را در مزامیر آمده، متوجه نشده است؛ چراکه در آنجا داود﵇ به‌روشنی درصدد انکار این گفته و توبیخ مخاطبان است (در ترجمهٔ فارسی به‌وضوح انکار و توبیخ فهمیده می‌شود و در آنجا از ابتدای مزامیر، فصل ۸۲ متکلم در حال توبیخ مخاطبان است و نگارندگان با علایم سجاوندی بر آن تأکید کرده‌اند). حال اگر گفته شود که مراد داود﵇ توبیخ مخاطبان نبوده، بلکه اثبات تعدد خدایان است، در این صورت کلام وی از بدترین انواع شرک خواهد بود؛ و در نهایت باید گفت که پایه و اساس این استدلال، بر بدفهمی و نسبت شرک به وحی بنا شده است و تنها «پسر خدا» بودن را برای عیسی﵇ ثابت می‌کند و این نسبتی است که حتی به فاسقان بنی‌اسرائیل هم داده شده است (ر.ک: بلاغی، ۱۴۳۱ق، ج ۵، ص ۳۵۴).

**۳ـ۲ـ۲. استدلال به حکایت باغبان‌های ظالم**

در فقره‌ای از کتاب لوقا چنین آمده است:

> **و این مَثَل را به مردم گفتن گرفت که شخصی تاکستانی غرس کرد و به باغبانانش سپرده، مدت مدیدی سفر کرد و در موسم، غلامی نزد باغبانان فرستاد تا از میوهٔ باغ بدو سپارند؛ اما باغبانان او را زده، تهی‌دست بازگردانیدند. پس غلامی دیگر روانه نمود. او را نیز تازیانه زده و بی‌حرمت کرده، تهی‌دست بازگردانیدند؛ و باز سومی فرستاد؛ او را نیز مجروح ساخته، بیرون افکندند. آنگاه صاحب باغ گفت: چه کنم؟ پسر حبیب خود را می‌فرستم؛ شاید چون او را بینند، احترام خواهند نمود؛ اما چون باغبانان او را دیدند، با خود تفکرکنان گفتند، این وارث می‌باشد. بیایید او را بکشیم تا میراث از آنِ ما گردد. در حال، او را از باغ بیرون افکنده، کشتند (لوقا ۲۰: ۹ـ ۱۶).**

مسیحیان با توجه به این فقره، عیسی﵇ را پسر خدا می‌نامند. در این مثل، عیسی﵇ خود را پسر حبیب خدا معرفی می‌کند و یهودیان را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: اگر شما این‌بار هم با فرستادهٔ خدا که من هستم بدرفتاری کرده، مرا به قتل برسانید، دچار هلاک و غضب الهی خواهید شد؛ زیرا در مثال، باغبان‌ها پسر صاحب باغ را کشتند و عیسی﵇ می‌گوید: «صاحب باغ به ایشان چه خواهد کرد؟ او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده و باغ را به دیگری خواهد سپرد».

*علامه بلاغی* در نقد این تمثیل می‌گوید: اولاً این مطالب را نمی‌توان به عیسی﵇ نسبت داد؛ ثانیاً بر فرض قبول این نسبت به عیسی﵇، این تمثیل دلالت بر این دارد که خداوند فردی را که مقرب‌تر است، پس از افراد قبلی فرستاده است؛ که البته مورد پذیرش ما نیز هست؛ زیرا عیسی﵇ در میان انبیای بنی‌اسرائیل که پس از موسی﵇

آمده‌اند، از همه به خداوند مقرب‌تر بوده است؛ ثالثاً پذیرش تمامی خصوصیات این تمثیل، منجر به پذیرش زشت‌ترین اقسام کفر خواهد شد؛ زیرا در مثال آمده است که صاحب باغ مسافرت طولانی رفت و در تفکر خود دچار اشتباه شد و پنداشت که باغبان‌ها پسر او را تکریم می‌کنند؛ اما اشتباه کرد و رأیش غلط از آب درآمد. آنها (باغبانان) نه‌تنها پسرش را تکریم نکردند، که او را کشتند. آیا در مورد حکمت ارسال عیسی﵇ از سوی خداوند متعال می‌توان به چنین مطلبی قائل شد؟ یقیناً خیر؛ زیرا پذیرش این مسئله با حکمت و علم الهی منافات دارد (ر.ک: بلاغی، ۱۴۳۱ق، ج ۶ ص ۲۲۴).

**۴ـ۲ـ۲. مسیح (پسر خدا) هم‌جوهر خدا**

در فقره‌ای از کتاب عبرانیان آمده است: «فرزند خدا منعکس‌کنندهٔ جلال خدا و مظهر دقیق وجود اوست. او با کلام نیرومند خود تمام عالم هستی را اداره می‌کند. او به این جهان آمد تا جانش را فدا کند و ما را پاک ساخته، گذشتهٔ گناه‌آلود ما را محو نماید؛ پس از آن، در بالاترین مکان افتخار، یعنی به دست راست خدای متعال نشست» (عبرانیان ۱: ۳). مسیحیان با استناد به این فقره، عیسی﵇ را به‌نحوی پسر خدا معرفی می‌کنند؛ به‌طوری‌که او هم‌ذات و هم‌جوهر خداست و به او یک حالت خدایی می‌دهند؛ به‌طوری‌که دو تا خدا می‌شود. *علامه بلاغی* معتقد است که این فقره مسیح را هم‌جوهر خدا و به‌شکل اقنوم معرفی کرده و یک نحوه جنبهٔ الوهی به او داده است و سر از تعدد خدایان درمی‌آورد و این با توحید و یگانگی خدا منافات دارد؛ در نتیجه به‌هیچ‌وجه قابل توجیه و اصلاح نیست و نمی‌توان این فقره را پذیرفت (ر.ک: بلاغی، ۱۴۳۱ق، ج ۵، ص ۳۵۴).

*علامه بلاغی* با نقد مستندات مسیحیان از کتاب مقدس، نشان داد که عنوان پسر خدا بودن عیسی﵇ عنوانی باطل است؛ ازاین‌رو در ادامه با ذکر مستنداتی از عهد عتیق و عهد جدید نشان می‌دهد که معنای دیگری از پسر خدا بودن مراد است.

**۲ـ۲. مستندات علامه بلاغی مبنی بر معنای صحیح پسر خدا بودن**

*علامه بلاغی* معتقد است که اگرچه عبارات کتاب مقدس دارای تشویش و کلمات غلوآمیز بی‌ارزش است، اما می‌توان مراد از نسبت دادن پسر خدا به بعضی از انبیا، به‌خصوص عیسی﵇، از طرف خدا را از این جهت دانست که این فرد به‌علت درستکاری و اطاعت محض از خدا و شدت ارتباطی که با خدا پیدا کرده است، گویا خدا شده است؛ لذا از او به «پسر خدا» تعبیر می‌کنند؛ ولی منظورشان همان بنده‌ای است که مؤمن و محبوب خاص خداست؛ مانند فرزندی که به‌دلیل اطاعت محض از پدر، شرافت خاصی نزد پدر پیدا می‌کند (ر.ک: میشل، ۱۳۸۷، ص ۶۹؛ سلیمانی اردستانی، ۱۳۷۸، ص ۴۵). در ادامه، *علامه بلاغی* مواردی از کتاب مقدس را می‌آورد که پسر خدا به‌معنای بندهٔ مؤمن و محبوب خداست (ر.ک: بلاغی، ۱۴۳۱ق، ج ۵، ص ۳۵۳). خداوند در شأن داودبن سلیمان﵇ چنین می‌فرماید: «او پسر من خواهد بود و من پدر او خواهم بود» (اول تواریخ ۱۷: ۱۳، ۲۲: ۱۰، ۲۸: ۶؛ دوم سموئیل ۷: ۱۴)؛ و خداوند از آسمان عیسی﵇ را بدین‌گونه مورد خطاب قرار می‌دهد: «خطابی از آسمان دررسید که این است

پسر حبیب من، که از او خشنودم» (متی ۳: ۱۷). حتی مواردی از عهد جدید وجود دارد که مسیحؑ مؤمنان صالح و کسانی را که به او ایمان آوردند، «پسران خدا» نامید؛ که می‌توان به مواردی اشاره کرد: «تا پدر خود را که در آسمان است، پسران شوید» (متی ۵: ۴۵)؛ «خوشا به حال صلح‌کنندگان؛ زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد» (متی ۵: ۹)؛ «زیرا همهٔ کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان پسران خدایند» (رومیان ۸: ۱۴)؛ که به‌علت اختصار، به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

به نظر می‌رسد، چنین می‌توان گفت: *علامه بلاغی* با نقل مستنداتی از کتاب مقدس، نشان داد که می‌توان بعضی از فقراتی را که قابل توجیه و اصلاح‌اند، دارای یک معنای جایزی دانست که معنای الوهی در آنها لحاظ نشود. ایشان در ادامه به بررسی عنوان «پسر خدا بودن عیسیؑ» از منظر عقلی می‌پردازد و با کمک استدلال عقلی نشان می‌دهد که مراد از پسر خدا، نحوه‌ای از خدا بودن نیست؛ چراکه محال است انسان خدا باشد.

### ۳ـ۲. استدلال عقلی بر عدم پسر خدا بودن عیسیؑ

*علامه بلاغی* در کتاب ***مدرسهٔ سیار*** چنین استدلال می‌آورد: برای آنکه بتوانیم پسر خدا بودن عیسیؑ را اثبات کنیم، نیاز است تا عیسیؑ به‌نحوی از خداوند متولد شده باشد. حال این سؤال مطرح می‌شود که تولد عیسیؑ از خدا به چه معناست؟ آیا به‌معنای این است که جزئی از خداوند جدا می‌شود و در رحم زن قرار می‌گیرد؟ یا به این معناست که چیزی از جوهر و ماهیت خداوند جدا می‌شود، به‌نحوی‌که پسر خدا محسوب شود (مثل میوه‌ای که از درخت حاصل می‌شود)؟ در پذیرش هرکدام از دو صورت (دو معنای تولد) به این لازمه خواهیم رسید که خداوندِ لایتجزا و لایتغیر، دارای اجزا و تغییر شود؛ و با توجه به اینکه در بحث گذشته ثابت شد که خداوند، لایتجزا و لایتغیر (بسیط) است، این لازمه محال بوده، ملزوم آن نیز که همان متولد شدن عیسیؑ از خداوند باشد، محال است؛ در نتیجه، محال است که عیسیؑ پسر خدا باشد (ر.ک: بلاغی، ۱۴۳۱ق، ج ۵، ص ۳۵۲ـ۳۵۳).

به نظر می‌رسد، شیوهٔ تحلیلی *علامه بلاغی* از دو جنبهٔ عقلی و نقلی، مانند مباحث گذشته است؛ به‌عبارت‌دیگر، انتقادات نقلی به‌دلیل جامعیت و تفسیر فقره با فقرات دیگر، امروزه نیز مورد استفاده است و به‌دلیل حجیت کتاب مقدس در نزد الهی‌دانان معاصر، مورد قبول ایشان در عصر حاضر نیز می‌باشد؛ درحالی‌که انتقادات عقلی بر پسر خدا بودن عیسیؑ به‌دلیل ناکارآمدی عقل در نزد الهی‌دانان معاصر، مخاطبی در عصر حاضر ندارد.

اما در عین حال روش عقلی هیچ‌گاه بی‌فایده نیست؛ زیرا هر کسی باید بتواند تناقضات موجود در عقاید و کتاب مقدس خود را پاسخگو باشد و با حذف مسئله نمی‌توان مسئله را حل کرد.

### نتیجه‌گیری

با توجه به آنکه پسر خدا یکی از مهم‌ترین مباحث مسیحیت‌شناسی محسوب می‌شود، به بررسی این اقنوم در دو عنوان «الوهیت»، «پسر خدا بودن» و از نگاه *علامه بلاغی* پرداخته شد. ایشان در ذیل بررسی و نقد عنوان اول

می‌گوید: اطلاق خداوند بر عیسی، رستاخیز عیسی و حلول خدا در عیسی که در فقرات و متون دینی مسیحیان به‌عنوان ادله بر الوهیت عیسی ذکر شده، قابل قبول نیستند. ایشان در تأیید مخلوقات خدا بودن عیسی، به فقراتی از عهد جدید استناد می‌کند و در انتها نیز با ذکر استدلالات عقلی، ممتنع بودن الوهیت عیسی نزد عقل سلیم را به رخ مسیحیان می‌کشاند. از نگاه علامه، نسبت دادن عنوان دوم به عیسی نیز باطل است؛ زیرا فقرات مورد استناد مسیحیان (تولد عیسی از خدا، اعتراف عیسی مبنی بر پسر خدا بودن نزد یهودیان، استدلال به حکایت باغبان‌های ظالم، و هم‌جوهر خدا بودن عیسی) به دلایل متعددی قابل پذیرش نیستند؛ پس ایشان در ادامه با ذکر فقراتی از کتاب مقدس نشان می‌دهد که مراد از «پسر خدا»، فرد صالح و مؤمن است و با استعانت از دلیل عقلی، خط بطلانی بر عنوان پسر خدا بودن طبق معنای موردنظر مسیحیان (هم‌جوهریت عیسی با خدا) می‌کشد.

از مجموع مطالب گفته‌شده، به این نتیجه دست خواهیم یافت که عیسی مسیح به‌عنوان اقنومی از اقانیم سه‌گانهٔ تثلیث قابل قبول نیست و دو عنوان الوهیت و پسر خدا بودن را نمی‌توان به عیسی نسبت داد.

## منابع


***کتاب مقدس.***

باغبانی، جواد و عباس رسول‌زاده، ۱۳۸۹، ***شناخت مسیحیت***، قم، مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

بلاغی، محمدجواد، ۱۴۳۱ق، ***موسوعة العلامة البلاغی***، ج ۶ (الرسائل الکلامیه التوحید و التثلیث)، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

ـــــ ، ۱۴۳۱ق، ***موسوعة العلامة البلاغی***، ج۵ (الرحلة المدرسیة و المدرسیة السیارة فی نهج الهدی)، تحقیق محمد حسون، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

پلانتینگا، آلوین، ۱۳۸۱، ***عقل و ایمان***، ترجمهٔ بهناز صفری، قم، دانشگاه قم.

توفیقی، حسین، ۱۳۸۵، ***آشنایی با ادیان بزرگ***، چ هشتم، تهران، سمت.

تیسن، هنری، ۱۳۷۵، ***الهیات مسیحی***، ترجمهٔ ط. میکائلیان، تهران، حیات ابدی.

خاچیگی، سارو، ۱۳۶۱، ***اصول مسیحیت***، چ دوم، تهران، حیات ابدی.

رام، برنارد، ۱۳۶۸، ***عقل و ایمان***، ترجمهٔ مهرداد فاتحی، تهران، شورای کلیساهای جماعت ربانی، آموزشگاه کتاب مقدس.

زینال‌پور، الهام، ۱۳۹۹، «روش‌شناسی علامه بلاغی در جزء نخست کتاب الرحلة المدرسیة و المدرسة السیارة فی نهج الهدی»، ***معرفت ادیان***، ش ۴۲، ص ۲۳ـ۴۳.

سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، ۱۳۷۸، ***پسر خدا در عهدین و قرآن***، قم، مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

طاهری آکردی، محمدحسین، ۱۳۹۱، «آموزه‌های دینی مسیحیت الهی یا کلیسایی؟»، ***معرفت ادیان***، ش ۱۰، ص ۴۱–۶۵.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۳۲ق، ***نهایة الحکمة***، تحقیق و تعلیق عباسعلی زارعی سبزواری، چ ششم، قم، جامعهٔ مدرسین.

علوی عاملی، احمدبن زین‌العابدین، ۱۳۷۳، ***مصقل صفا***، تصحیح و مقدمه حامد ناجی اصفهانی، قم، بی‌نا.

فرج‌زاده، زکریا و علیرضا باروتی اردستانی، ۱۳۸۶، ***مجموعه مقالات فارسی کنگره علامه بلاغی***، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

ماسون، دنیز، ۱۳۸۵، ***قرآن و کتاب مقدس***، ترجمهٔ فاطمه‌سادات تهامی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی.

***مجموعه مقالات فارسی کنگره بین‌المللی علامه بلاغی***، ۱۳۸۶، ترجمهٔ مرکز تحقیقاتی آل‌مرتضی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

مک‌گراث، آلیستر، ۱۳۹۳، ***درسنامه الهیات مسیحی***، ج ۱، ترجمهٔ بهروز حدادی، چ دوم، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.

ـــــ ، ۱۳۹۳، ***درسنامه الهیات مسیحی***، ج ۲، ترجمهٔ محمدرضا بیات و همکاران، چ دوم، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.

ملک‌مکان، حمید، ۱۳۸۵، «نقدهایی بر مسیحیت از علامه بلاغی» ***هفت آسمان***، ش ۳۲، ص ۳۳۵–۳۵۶.

میشل، توماس، ۱۳۸۷، ***کلام مسیحی***، ترجمهٔ حسین توفیقی، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.

ویلکن، رابرت، ۱۳۸۱، «خدای سه‌گانه در کتاب مقدس و ظهور راست کیشی»، ترجمه الیاس عارف‌زاده، ***هفت آسمان***، ش ۱۴، ص ۸۹ـ۱۱۶.

هیک، جان، ۱۳۸۶، ***اسطوره تجسد خدا***، ویراستهٔ جان هیک، ترجمهٔ عبدالرحیم سلیمانی اردستانی و محمدحسن محمدی مظفر، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.